

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بررسی زاویه دید در کتاب شما که غریبه نیستید

زهرا فروتن

۱- دانش آموخته ارشد زبان و ادبیات فارسی گرایش ادبیات تطبیقی دانشگاه پیام نور مرکز کرج

(نویسنده اول): z.forootan@yahoo.com

چکیده

هوشنگ مرادی کرمانی، نویسنده‌ی مشهور حوزه‌ی ادبیات داستانی، پس از گذراندن چندین دهه نویسنده‌گی به نگارش زندگی نامه‌ی خود با عنوان شما که غریبه نیستید پرداخته است. در نوشتار حاضر، سعی بر آن است تا زاویه دید در داستان شما که غریبه نیستید مورد بررسی قرار گیرد. این مقاله بر اساس شیوه‌ی کتابخانه‌ای انجام شده است و هدف اصلی شناخت و بررسی شخصیت‌ها و به خصوص شخصیت راوی و نوع نگاه اوست. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، ارتباط مرادی کرمانی با دوران کودکی‌اش درون‌مایه اصلی داستان است، دوره‌ای که با درد، فقر و رنج همرا بوده است.

کلمات کلیدی: مرادی کرمانی، داستان، زاویه دید.

۱. مقدمه

هوشنگ مرادی کرمانی در سال ۱۳۲۳ در روستا سیرچ از توابع کرمان متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در سیرچ گذراند. او برای ادامه تحصیل ابتدا به کرمان و سپس به تهران آمد. مرادی کرمانی یکی از برجسته‌ترین داستان‌نویسان ایران به خصوص در عرصه ادبیات کودک و نوجوان است. بسیاری از آثار او به زبان‌های دیگر دنیا ترجمه شده و به طور کلی با استقبال بسیاری از سوی خوانندگان مواجه گردیده است. آثار مرادی کرمانی تاکنون جوایز متعددی را در داخل و خارج از کشور به دست آورده است: از جمله کتاب شما که غریبه نیستید که از سوی کتابخانه بین‌المللی مونیخ آلمان در سال ۲۰۰۶ به عنوان کتاب برگزیده سال انتخاب گردید. مرادی کرمانی عضو شورای عالی بنیاد کرمان شناسی و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی است. او در سال ۱۳۸۴ به عنوان چهره ماندگار در رشته ادبیات کودک و نوجوان کشور انتخاب شد. از آثار او می‌توان به قصه‌های مجید، بچه‌های قالی‌بافخانه، نخل، تنور و شما که غریبه نیستید اشاره کرد.

خواندن زندگی‌نامه خودنوشت انسان‌های نام‌آور همواره جذاب و آموزنده است. کتاب شما که غریبه نیستید اتوبیوگرافی یا زندگی‌نامه خودنوشت هوشنگ مرادی کرمانی است. کتاب روایت دردمندانه او در کودکی و نوجوانی و جوانی است. داستان شما که غریبه نیستید بیان دردها و رنج‌ها و محرومیت‌های نویسنده است. در واقع شما که غریبه نیستید زندگی نامه یک نفر نیست، حکایت نسلی است که با وجود مشکلات خود را به آب و آتش زده تا قد راست کنند و برویند. در این مقاله به بررسی زاویه دید در

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کتاب شما که غریبه نیستید پرداخته می‌شود تا به نوعی شخصیت روایت‌کننده داستان را مشخص کند و این که راوی چقدر بر داستان تسلط دارد و بیرون و درون آدمها را چگونه می‌بیند و چقدر؟

در این کتاب، نویسنده خود راوی داستان است. داستان به تمامی از حافظه نویسنده برآمده و هیچ تحقیق و یادداشتی در نوشتن آن دخیل نبوده است. با توجه به این که داستان برای راوی اتفاق افتاده و به دور از تخیل است باورپذیری آن برای خواننده بیشتر خواهد بود. چرا که هر سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند. مرادی کرمانی را می‌توان به عنوان مردمی‌ترین نویسنده معاصر ایران به شمار آورد. شما که غریبه نیستید شاهکار هوشنگ مرادی کرمانی است. کتابی که صداقت و صراحت و صمیمیت در آن موج می‌زند و رمز موفقیت نویسنده نیز در وجود همین سه عنصر است. در این اثر مرادی کرمانی برخلاف سایر زندگی‌نامه‌ها محور زندگی‌نامه افتخار به قدرت نیست. محتوا و محور رنج و درد و مشقت است و سیر تحول یک انسان به زیبایی به تماشا گذاشته می‌شود. رعایت این ضوابط برای همه نویسندگان محترم اجباری است.

۲. پیشینه تحقیق

در زمینه مورد بررسی در این مقاله تا کنون پژوهشی انجام نشده است. البته آثار مرادی کرمانی از زوایای دیگر و به طور کلی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است که در این زمینه می‌توان به کتاب صدای خط خوردن مشق از پروین سلاجقه اشاره کرد. این کتاب به بررسی و نقد تاویلی تعدادی از آثار مرادی کرمانی پرداخته است. از این رو این مقاله موضوع را برحسب کارکردهای راوی اول شخص مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. از جمله منابعی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته‌اند می‌توان به صدای خط خوردن مشق از پروین سلاجقه، نوشتن از روی دست زندگی نوشته مجاهد غلامی و همچنین هنر داستان نویسی اثر ابراهیم یونسی اشاره کرد.

۳. روایت‌گری بر اساس زاویه دید

یکی از اساسی‌ترین عناصر داستانی راوی و زاویه دید است. راوی می‌تواند موثرترین عنصر داستانی هم باشد اما زاویه دید در واقع شخصیت روایت‌کننده داستان را مشخص می‌کند و این که راوی چقدر بر ماجرا و داستان تسلط دارد و بیرون و درون آدمها را چگونه می‌بیند و چقدر؟ زاویه دید و نوع نگاه تضمین‌کننده وجهه هنری و زبان و نگاه هنرمندانه هستند. آنچه که صبغه‌ی هنری اثر را تضمین می‌کند نوع نگرش و زاویه دید است که نویسنده نسبت به یک حادثه یا واقعه دارد. زاویه دید در واقع نگرش هنری و بیان هنری نویسنده است (صفایی حائری، ۱۳۸۳).

البته قبل از هر چیز باید شخصیت راوی (چه کسی صحبت می‌کند) را از زاویه دید (چه کسی می‌بیند) متمایز کرد. سه نوع زاویه دید داریم.

۱. زاویه دید درونی (اول شخص)،

۲. زاویه دید بیرونی (سوم شخص)،

۳. راوی متغیر یا چندگانه.

این روایتگر دارای نقش کلیدی و کنشگر در سیر حوادث داستان است (میرصادقی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۲؛ عبداللهی،

۱۳۸۵، ص ۱۳۹) پس از آن رو که خود یکی از اشخاص داستان است نمی‌تواند داستان را از دیدگاه بیرونی روایت کند. راوی تنها به

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ذهن خود دسترسی دارد. روایتگری از این طریق عرصه نمایش جریان تاثرات دریافت شخصیت است که نسبت به جریان برونگرا از نظم و ترتیب کمتری برخوردار است (بک، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰).

در این داستان از زاویه دید درونی استفاده شده است. البته از زاویه دید بیرونی نیز قابل بررسی است. خواننده از درون حالت‌ها و همچنین از حرکات، به شکل رفتار و حالت درونی و بیرونی راوی پی می‌برد و به همین ترتیب شخصیت‌های دیگر نیز در داستان شناخته می‌شوند. در داستان شما که غریبه نیستید راوی در واقع شخصیت اصلی داستان است. او درباره خود و موقعیتش سخن می‌گوید و زیر و بم زندگیش را تشریح می‌کند و در اختیار خواننده می‌گذارد. از سال‌هایی دور می‌گوید: ((نمی‌دانم، یادم نیست چند سال دارم، صبح عید است)) بچه‌های مدرسه آمده‌اند به عید دیدنی پیش عمو، عمو قاسم معلم است (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱) زبان راوی ساده و بی‌آلایش و به دور از هر تکلفی است. این گونه است خواننده به راحتی با داستان و راوی ارتباط برقرار می‌کند و با او همراه می‌شود.

مهم‌ترین روشی که هر نویسنده از طریق آن وقایع را ترتیب می‌دهد زاویه دید است که اگر این چنین نباشد خواننده هرگز برداشت درستی از داستان نخواهد داشت. در این داستان رمان از زاویه دید اول شخص روایت شده و در واقع شخص داستان گو (راوی) خود نویسنده است. روایت از زاویه دید اول شخص چند خصوصیت عالی دارد، چرا که:

۱. خواننده خود را به راوی نزدیک حس می‌کند.
۲. داستان‌های اول شخص از بقیه داستان‌ها به تجربه خواننده از زندگی نزدیک‌ترند.
۳. خواننده در احساسات شخصیت اصلی سهیم می‌شود.
۴. خواندن این گونه رمان‌ها لذت خاصی به خواننده می‌بخشد.
۵. در این گونه داستان‌ها خواننده با سرگشتگی‌ها و ابهاماتی که شخصیت داستان با آن مواجه می‌شود زندگی می‌کند و همگام با تا انتهای داستان پیش می‌رود.

اسم پدرم کاظم است و من هنوز ندیدمش. یعنی یادم نمی‌آید که تا آن زمان پدرم را دیده باشم. پدرم ژاندارم است. توی اتاق پدر و مادرم که همیشه‌ی خدا درش بسته است، اسباب و اثاث مادرم و پدرم است، بیشتر اثاث مادرم (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱).

از سوی دیگر راوی (هوشو) از خصوصیات مثبت یا منفی خود سخن می‌گوید و خودش را مورد داوری خواننده قرار می‌دهد. زندگی هوشو شامل تلاش‌ها، کشمکش‌ها و شرح مبارزات او از کودکی تا بزرگسالی است. رویدادهایی تلخ و ضربه‌ای عاطفی بسیاری که عرصه زندگی را بر او تنگ می‌سازد. (توی خانه قندان را ازم قایم می‌کنند. اگر دستم بهش برسد توی یک چشم به هم زدن ته قندان را بالا می‌آورم، قند و چای گران است و کمیاب (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۹۹).

مرگ خیلی زود چهره زشتش را به هوشو نشان می‌دهد. او در ۶ ماهگی مادرش را از دست داده است و بعد از آن دل به آغ بابا پدربزرگش بسته و فکر می‌کند که در تمام عمرش کسی را مثل او دوست نداشته است مرگ او را هم از چنگش در می‌آورد و در ۱۳ سالگی حامی دیگرش ننه بابا (مادربزرگش) را نیز با خود از دست می‌دهد و زندگی در یتیم خانه و شبانه روزی و تنهایی و بی‌کسی نصیب هوشو می‌شود.

همه‌ی این‌ها: یتیمی، تنهایی و بی‌کسی هوشو را در بر گرفته، او این تلخی‌ها و ضربه‌های عاطفی را می‌بیند اما ناامید و منفعل نمی‌شود. او تلاش می‌کند و همین تلاش‌ها و کشمکش‌ها به زندگی او ارزش می‌بخشد. هو شو نماد است، نماد همه‌ی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

آدم‌هایی که با درد زیسته‌اند و با درد بزرگ شده‌اند. به طور کلی شخصیت‌ها و موضوع در آثار نویسنده یا خود وی و زندگیش هستند و یا به نوعی با او و زندگیش در ارتباطند (سلاجقه، ۱۳۸۰، ص ۸۲) و شما که غریبه نیستید زندگی خود او و حکایت رنج‌های اوست. مادرم را هرگز ندیده‌ام، این طور که می‌گویند: مادرم در ۱۶ سالگی ازدواج کرده و ۱۸ سالگی فوت شده. آن وقت من سه یا شش ماهه بوده‌ام (مرادی کرمانی، ۱۳۸۸، ص ۴۹). هرگاه زاویه دید در داستان ثابت باشد داستان تک آوایی است (سلاجقه، ۱۳۸۰، ص ۳۵۴) و شما که غریبه نیستید به صورت تک آوایی روایت می‌شود..

۴. پردازش تحلیلی موضوع

داستان زنجیره‌ای از رویدادهاست که در پیکره یک متن به خواننده منقل می‌شود. این انتقال همواره بر بستری از روایات تولید یا باز تولید می‌شود. از این رو فرآیند انتقال در روایت داستانی می‌تواند به عهده راوی داستان یا یکی از شخصیت‌های آن باشد (امامی و مهدی زاده، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹-۱). در هر اثر داستانی، داستان نویس به دو شکل کلی داستان را روایت می‌کند یا از طریق یکی از اشخاص یا به واسطه روایت‌گری که خود نسبت به داستان انتخاب کرده است. روایت‌گر به طور کلی یا از جهان داستانی که روایت می‌کند غائب است یا یکی از شخصیت‌های داستان است (الجمری، ۱۹۹۳، ص ۱۷۴) و نویسنده نیز به یاری زاویه دید موضوعی را نقل یا مطرح می‌کند که ممکن است به شیوه اول شخص، دوم شخص و یا سوم شخص ارائه گردد (میرصادقی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۲). ناظر بودن بر تغییر و تحول راوی یکی از مهم‌ترین امکاناتی است که روایت اول شخص به خواننده ارائه می‌دهد. شیوه اول شخص بیشتر مورد استفاده نویسندگان تواناست و بهترین استان‌های جهان به همین شیوه نگارش یافته‌اند (یونسی، ۱۳۶۹، ص ۷۲) شما که غریبه نیستید یکی از بهترین داستان‌هایی است که به این شیوه نگارش یافته‌اند. داستان شما که غریبه نیستید با زبانی شیرین و ساده و با زاویه دید اول شخص روایت شده است. روایتی جذاب و گیرا که می‌تواند برای خواننده در هر سنی تاثیرگذار باشد. می‌توان در دو لایه درونی و بیرونی مورد بررسی قرار داد. علائق انسانی به داستان روح می‌دهد. همان‌گونه که قبال ذکر شد راوی با زاویه دید اول شخص بیشتر به لایه‌های درونی می‌پردازد اما خواننده از حالات و اتفاقات داستان به لایه‌های بیرونی اثر پی‌می‌برد و توجه نشان می‌دهد.

۵. لایه‌های درونی اثر

شما که غریبه نیستید قصه شیطنتها و بچه‌گی‌ها و ماجرای ناب هوشو و لایه تاثیرگذار و عمیق زندگی راوی است. در زمانی که پدر و مادر هیچدام حضور ندارند. زندگی با پدر بزرگ و مادر بزرگ و فقری که بر زندگی آنان حاکم است و کمبود مواد غذایی، چیزهایی نیست که به راحتی بتوان از آن گذشت. اما هوشو با تمام این‌ها مبارزه می‌کند و خواهان حق خود از زندگی است: (هر چه می‌خورم سیر نمی‌شوم. سکینه، کلویی برای من می‌پزد و داغا داغ می‌دهد دستمو می‌گوید برو پی‌کارت. کلو به هیچ جایم نمی‌رسد. دو تا لقمه می‌شود، دوباره بر می‌گردم و می‌گویم یک کلوی دیگه بده اگه ندی خودمو تکون می‌دم، نونات می‌تره) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۶۳).

زند ریشی یکی از اهالی روستای سیرج است و بچه‌ای ندارد. او از آغ بابا (پدربزرگ هوشو) می‌خواهد که هوشو را به بسپارد تا بزرگش کند. اما پدربزرگ نمی‌پذیرد. هوشو از این اتفاق به موقع استفاده می‌کند. به خانه زند ریشی می‌رود. ((من اوادم که پسر شما بشم و اون جا همش به من گوجه فرنگی میدن)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۸۱) هوشو از ننه بابا (مادربزرگش) قهر می‌کند به خاطر آبگوشت گوجه‌ای که پخته است و به جای آن که قهر کند و گرسنه بماند مهمان خانه زند ریشی می‌شود.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در قسمت دیگری زمانی که در خانه دختر عموی پدرش روضه تمام می‌شود. رخساره (دخترعموی پدرش) از او و ننه بابایش برای آبگوشت دعوت می‌کند، ننه بابا آبرو داری می‌کند و نمی‌خواهد که بمانند اما هوشو با کسی رودر بایستی ندارد، می‌ماند و از خوردن آبگوشت لذت می‌برد. البته همیشه تلاش‌های او این گونه موفقیت آمیز نبوده و گاهی به قیمت جاننش تمام شده است. شرط بندی نان و نفت یکی از آنها بوده است. هوشو در مدرسه سر نان شرط می‌بندد که یه شیشه نفت را سربکشد و این کار او را تا سرحد مرگ می‌کشد. گاهی اوقات هم نیش و نوش با هم اتفاق می‌افتد و زمانی که در حال لیسیدن برگ مو است زنبور هم زبانش را نیش می‌زند. یا زمانی که با هزار سختی طالبی نرسیده باغ همسایه را می‌کند جز طالبی گس و سفت و کتک صاحب باغ و سرزنش‌های مادربزرگ چیزی عایدش نمی‌شود.

در فضایی که هوشو زندگی می‌کند جایگاهی برای تفریح و بازی وجود ندارد، اما هوشو با اشیای پیرامونش به بازی می‌پردازد. هوشو یک بار با آب و سبو مسابقه می‌دهد و وقتی سبو زیر پل گیر می‌کند با چوب به جاننش می‌افتد. البته سبو می‌شکند و اوقات ننه بابا تلخ می‌شود. اما لذت این بازی هنوز هم که هنوز است با هوشو مانده است.

در قسمتی دیگر از داستان تحت تاثیر آتش بازی بزرگترها قرار می‌گیرد و با شلوار کهنه‌اش توپ آتش درست می‌کند و به بازی با آن می‌پردازد البته نتیجه این شیطنت او جز آتش گرفتن داربست چوبی خانه چیز دیگری نیست و البته تبعاتی که برای او دارد. هوشو یکنواختی و خستگی محیط روستا را با این شیطنت‌ها و بازی‌های گاه خطرناک تنوع می‌بخشد. بازی با لیلا کور یکی از آن شیطنت‌هاست. لیلا کور کسی است که به هرکس که از جلوی خانه‌اش عبور می‌کند بی‌دلیل فحش می‌دهد. راوی تعدادی از همسالانش را تشویق می‌کند که آنقدر از جلوی خانه لیلا عبور کنند تا او از فحش دادن خسته شود و از این کارش دست بردارد هوشو همه این شیطنت‌ها را حق خود می‌داند و البته بیشتر این شیطنت‌ها تنبیه و سرزنش اطرافیان را به دنبال دارد.

وقتی مرغ عمو اسد الله درون چاه می‌افتد او برای آوردن مرغ ته چاه می‌رود تا نشان دهد که آدم مهمی است و در خانه او زیادی نیست. با زیرکی بر همکلاسی پرزور و قوی هیکلش غلبه می‌کند. عبدل در مدرسه نقش جلا را دارد. وقتی سر و کار هوشو به او می‌افتد. در گوش او می‌گوید ((اگر سفت بزنی به بابام می‌گویم بیاد در خونتون و حساب همه تونو برسه و اون دیونه است و چیزی حلیش نیست)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۹۱).

تهدید هوشو کار خودش را می‌کند و عبدل جرات نمی‌کند هوشو را مثل بقیه بزند. ا. با زیرکی و زرنگی، حتی از دیوانگی پدرش به نفع خود استفاده می‌کند. شوخ طبعی و بذله‌گویی خصوصیت اخلاقی دیگری است که تنهایی و بی‌کسی راوی را پر می‌کند. البته اطرافیان حتی بذله‌گویی او را به حساب دیوانگی می‌گذارند. اما او دست از شوخی و بذله‌گویی بر نمی‌دارد. نکته قابل توجه اینست که هوشو در حالی دیگران را می‌خنداند که خود غمگین‌ترین آنهاست. در مرخصی از شبانه روزی او این گونه اوقات تفریح خود را فراهم می‌کند. اما جدی‌ترین کار هوشو نوشتن و خواندن است. هر چند اطرافیان همین کار او را هم به حساب دیوانگی‌اش می‌گذارند. حتی مش ربابه مادر زن عمویش برای هوشو و پدرش هر دو دعا می‌گیرد. برای پدرش که حالش بهتر شود و برای هوشو که به هر چیزی پیله نکند و هر کاغذ پاره‌ای را که می‌بیند بر ندارد و نخواند.

هوشو در شبانه روزی نیز به سراغ ستاره زاده می‌رود ستارزاده جعبه‌ای پر از کیهان بچه‌ها دارد و هوشو که عاشق خواندن است فرصتی تازه می‌یابد. او در شبانه روزی در غوغای بچه‌ها به زیر تخت می‌خزد و می‌نویسد و با نوشتن خودش را سبک می‌کند. هوشو راه و رسم زندگی را از خود زندگی یاد می‌گیرد. وقتی که در یتیم خانه با دروغ‌ها کاری از پیش نمی‌برد از در دوستی وارد می‌شود و با دادن خرما به دوستانش با آنان طرح دوستی می‌ریزد. مرادی کرمانی پر از درد است. با درد زندگی می‌کند و با تمام مشکلات

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کنار می‌آید و در قصه‌هایش همه جا از درد می‌گوید اما آنچه در تمام داستان‌هایش بخصوص شما که غریبه نیستید موج می‌زند امید است. امید به زندگی، امید به بودن و ساختن.

۶. لایه‌های بیرونی اثر

در این بخش به بررسی لایه‌های بیرونی شما که غریبه نیستید می‌پردازیم:

- یتیمی و تنهایی

نقش یتیمی و تنهایی در داستان شما که غریبه نیستید به وضوح احساس می‌شود. هوشو درد تنهایی و بی‌کسی را با خود دارد. مادر را از دست داده و پدری که هرگز برایش پدر نبوده است. او تحت سرپرستی پدر بزرگ و مادر بزرگش قرار دارد. (چی شد که مادرم مرد؟ مریض شد. تو شش ماهه بودی که مادرت رفت اون دنیا. ما بزرگت کردیم) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۷۲) و این‌ها سوالاتی است که در ذهن هوشو وجود دارد و این که چرا او باید از لذت داشتن مادر بی‌بهره باشد؟

از دیگران شنیده که پدرش در کودکی او را در آغوش می‌گرفته و به این طرف و آن طرف می‌برده تا شاید کسی را برای شیر دادن به او پیدا کند. (پدرت بغلت می‌کرد و تو آبادی می‌چرخاند و هر زنی را می‌دید که بچه شیرخوره داره، می‌گفت: یه مک از شیرت بده این بچه بخوره. توی هر کوچه یک مادر داشتم) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۷).

هوشو گاهی شاهد دلسوزی دیگران نیز هست. زمانی که سر شمشیرش نا خودآگاه به چشم دوستش، تقی زاده می‌خورد. مادر تقی زاده به او اجازه تلافی نمی‌دهد چرا که هوشو یتیم است. (عیب نداره مادر، عمدا که زده. مبادا یک وقت بزنیش یا ازش قهر کنی. گناه داره بچه بی‌مادر. بی‌کس و کار).

هوشو اگرچه ظاهری شوخ و شاد دارد اما غمگین است. نکته قابل توجه این است که هوشو به غم‌هایش اجازه جولان نمی‌دهد. (نی غمگین است دلم می‌گیرد. یاد آغ بابام، پدرم، ننه بابام، مادرم و تنهایی‌ام می‌افتم. نمی‌خواهم به آن‌ها فکر کنم. نی لبک که می‌زند همه چیز شاد است) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۰).

- فقر و نداری

فقر و محرومیت و عوارض ناشی از آن در روستای سیرچ موج می‌زند. هوشو فقر را تمام و جود حس می‌کند و گاهی می‌خواهد باری از دوش پدر بزرگ بردارد. (به دانه‌های گندم نگاه می‌کنم که آرام آرام از قیف بزرگ توی سوراخ میان سنگ می‌ریزند. دلم می‌خواهد همه‌ی گندم‌های دنیا مال ما باشد تا آغ بابا غصه نخورد) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۶۰).

(پاهایم از جلوی کفش‌ها بیرون زده‌اند. توی سرمای سیرچ یخ زده بودند. از رودخانه که رد شدم تویشان آب رفته بود) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶).

فقر و گرسنگی بیداد می‌کند و گاهی مردم مجبور می‌شوند حتی یونجه بخورند (نان کم است زمستان هر چه داشته‌ایم خورده‌ایم. بعضی از بچه‌ها از گسنگی یونجه می‌خورند. انجیرهای خراب و کرمو که برای گوسفندهاست، می‌خوریم). (رخت و لباس درست و حسابی ندارم. ننه بابا پالتوی سربازی پدرم را کوتاه کرده تا بتوانم بپوشم) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷).

- بیماری و جنون

راوی (هوشو) پدری دارد که همه جا برایش درد سر درست می‌کند و هوشو همه جا باید مواظبش باشد. پدر بیمار است (بعضی روزها نمی‌شود با او حرف زد. بیماری‌اش زیاد می‌شود. با خودش بلند بلند حرف می‌زند و یا کارهای نابابی می‌کند که باعث خجالت است. بچه‌ها اسمم را گذاشته‌اند: پسر کاظم دیونه) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۵۹). (حتی وقتی حالش خوب است باید با او باشم. وقتی با او هستم خیال آغ بابا و ننه بابا راحت است. من که با او هستم رام است و هر جا بگویم می‌آید. رام و راحت و خوشحال) (مرادی کرمانی،

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۱۳۸۴، ص ۶۱). هوشو در عین کودکی باید مراقب پدر بیمارش باشد. تلاش برای درمان پدر و دلخوشی هوشو به این که حال پدرش خوب خواهد شد. (آخرهای پاییز است. آغ بابا می‌خواهد برود شهر پیش عمو اسدالله. پدرم را هم می‌خواهد ببرد در کرمان نشان دکتر بدهد) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱).

- پسر کاظم بودن سخت است

((پسر کاظمه، باید دیوونگی شو نشون بده)) ((حالا من همه جا پسر کاظم هستم. حتی آغ بابا و ننه بابا هم به من می‌گویند پسر کاظم و کاظم معنای دیگری هم دارد غیر از یک اسم. پسر کاظم بودن سخت است)). پدر حتی به درد کار کردن هم نمی‌خورد. اوس علی گچکار می‌گوید ((این نمی‌تونه کار کنه. هوشو را با خودم می‌برم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰). داشتن چنین پدری سخت است آن هم در محیط روستا و جایی که محل زندگی راوی است. پدر را حتی به مهمانی هم نمی‌برند چرا که ممکن است رفتاری از او سر بزند که مایه ابروریزی بشود. هوشو می‌ترسد که مثل پدرش دیوانه شود و این ترس همیشه با اوست. به خصوص که ننه بابایش به او سرکوفت می‌زند و او را می‌ترساند که ((عین باباتی، خدا آخر و عاقبت رو به خیر کنه. خدا نکنه تو مثل اون بشی. کارات عین اون)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۳). سرزنش شدن به خاطر رفتارهای پدر به ننه بابا و بچه‌های سیرچ ختم نمی‌شود و زمانی که هوشو برای زندگی به خانه عمویش در کرمان می‌رود ادامه پیدا می‌کند. مادر زن عمو (مش ربابه) می‌گوید ((اینم که مثل پدرشه، خدا به دادمون برسه)).

- کار در کودکی

یکی دیگر از سختی‌های زندگی هوشو کار در کودکی است. کار در جاهای مختلف از جمله؛ کار با گچکار که برای کودکی به سن و سال او بسیار سخت و سنگین است تا کار در قهوه خانه و نانوبی و کتابفروشی و نوشتن آگهی‌های تبلیغاتی که برایش ساده و دلپذیر بوده است. (تابستان است و من پیش دست اوس علی رحمان کار می‌کنم). روی داربست بنایی گچ‌ها را از توی تعار بنایی (الوک) بر می‌دارم و توی دست‌های کوچولویم می‌گیرم و به دستش می‌دهم (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰). وقتی نان را با دست‌هایم می‌گیرم زبری نان، پوست نازک انگشت‌هایم را می‌سوزاند. گچ و خشت پوست دست‌هایم را برده است (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۱).

- تنبیه

تنبیه شدن در دوران کودکی تجربه مشترک بسیاری از آدم‌هاست، اما تنبیه‌هایی که آثارش تا بزرگسالی ادامه پیدا کند از آن دست اتفاقاتی است که گاهی تا همیشه در ذهن و رح انسان به یادگار می‌ماند. هوشو از سرکودکی عطر عمو قاسم را به مدرسه می‌برد تا خودی نشان بدهد و در پی آن بچه‌ها برای خودشیرینی به عمو قاسم خبر می‌دهند. عمو قاسم با ترکه هوشو را تنبیه می‌کند و در خانه هم ننه بابا او را درون صندوقخانه می‌اندازد. جایی که قبال به او گفته مارهای سفد دارد. در عالم خیال مارها در تاریکی سراغ هوشو می‌آیند و کابوس آن تا امروز ادامه پیدا می‌کند و همراه راوی است. عمو قاسم جوری او را تنبیه می‌کند که داغش تا آخر عمر فراموش نمی‌شود. راوی در جایی اشاره می‌کند که گاهی کابوس مار می‌بینم و از خواب با ترس بیدار می‌شوم. این ضربه‌های عاطفی که از سوی اطرافیان بر سر هوشو فرود می‌آید به مراتب سخت‌تر از جنون پدر و مرگ عزیزان است و آثارش هم عمیق‌تر و ماندگارتر است.

((با مش ربابه برگشتم. بچه‌ها سرصیح به صف بودند. فلک را آوردند. خوابیدم زیر فلک. ده تا شلاق بیشتر نزد.

گریه نکردم. طاقت آوردم. ضربه‌ها را شمردم که سرم گرم شود. دلم می‌خواهد با کسی قهر کنم. با مادرم قهر می‌کنم. دو روز قهر می‌کنم و از خرمایش نمی‌خورم. تکه‌ای نان باران خورده و پرخاک از کنار درخت پیدا می‌کنم و می‌خورم طعم خاک روی زبان و گلویم می‌نشیند. بعد از دو روز با مادرم آشتی می‌کنم. لبخند می‌زنم. مادرم هم لبخند می‌زند سرم را توی بغلش می‌گیرد و دانه‌ی خرما را توی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

دهانم می‌گذارد. شیرین است)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۲۸۸) راوی با تنبیه شدن این بار به مادر پناه می‌برد. مادری که وجود ندارد. با او قهر می‌کند اما در نهایت در عالم خیال در آغوش مادر آرام می‌شود.

- احساس زیادی بودن

هوشو احساس زیادی بودن می‌کند. چرا که همواره از زبان اطرافیانش می‌شنود و این برای کودکی به سن و سال هوشو دردناک است. (برادر بزرگم که پاک خل و چله، پس فردا از اداره امنیه می‌اندازنش بیرون. بچه‌اش رو ما باید تر و خشک کنیم. می‌دانستم، می‌فهمیدم که آن بچه من هستم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۵). (نمی‌دونم کجاست و چه می‌کنه، آخر عمری این بچه رو رو دستمون گذاشته. فکر نمی‌کنه که بچه خرج و مخارج داره.) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۲۱). (فکر نمی‌کنه بچه‌اش نون می‌خواد، لباس می‌خواد، همین جور انداخته و رفته به امون خدا)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۴۱).

- انگ سرخور و بدپیشانی

وقتی مادر کودکی سرزا می‌میرد اطرافیان کودک را بد قدم و بد پیشانی و شوم می‌دانند. این باور غلط دامن هوشو را می‌گیرد البته مادر هوشو بر اثر بیماری و در شش ماهگی او می‌میرد اما هوشو بد قدم و بد پیشانی و سرخور می‌شود. و به این ترتیب اطرافیانش درون او را که از مرگ عزیزانش آسیب دیده متلاشی می‌کنند. وقتی آغ بابا می‌میرد ماهرخ می‌گوید: ((پاتو که گذاشتی تو این خونه فقر و بیچارگی و مرگ آوردی، با اون پیشونیت)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳). ((گوساله‌مان مریض شد و مرد. ننه بابا گفت: از پیشانی تو بود که گوساله مرد. چرا از بین این همه گوساله چرا باید گوساله‌ی ما بمیره؟)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۴). ((مش ربابه من و پدرم را به دکان کله‌پزی می‌برد. به ما مغز و چشم می‌دهد که بخوریم و بگذاریم دختر و داماد و بچه‌هایشان سالم بمانند)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۸). ((شب توی خوابگاه خواب نمی‌برد. چهره‌ی مهربان و خنده روی عمو رو می‌بینم. می‌ترسم بلایی سرش بیارم. خودم هم کم کم باور کرده‌ام که بد اقبالم، سرخورم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۹).

- جای خالی مادر

هر بار که اتاق خالی مادر را نشانش می‌دهند. او نبود مادر را احساس می‌کند. این در حالی است که او آن قدر کوچک است که هنوز به مدرسه نمی‌رود. ((جهیزیه‌ی مادرت آنجاست وقتی بزرگ شدی به تو می‌رسه)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۷) و اما احساسی که به مادرش دارد، زیبا و تحسین برانگیز است. در دنیای خیال مادرش را در آغوش می‌گیرد و حتی او را می‌بوسد. وقتی وارد خانه مادری‌اش می‌شود یکی از زیباترین صحنه‌های داستان رقم می‌خورد و به تصویر کشیده می‌شود. ((می‌پریم طرف نخل‌ها نخلی را در بغل می‌گیرم. نخل آغوش گرم مادرم می‌شود. باد ملایمی می‌آید شاخه‌هایش را تکان می‌دهد. فکر می‌کنم باد موهای مادرم را تکان می‌دهد)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۷۵). ((خودم زیر درخت خرمايي پیدا کرده‌ام. فوتنش می‌کنم و می‌گذارم توی دهانم. چقدر شیرین است. انگار مادرم دهانم را می‌بوسد. مزه‌اش زیر زبانی است)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۷۶).

- شیطنت و طنز

دستمایه طنز در داستان گاهی شیطنت‌های کودکانه راوی است و گاهی از رفتارهای متفاوت او ناشی می‌شود. راوی در جایی می‌گوید: هر کس کار عجیب و غریبی می‌کند، به او می‌گویند: کار هوشنگی کرده. گاهی صداقت و سادگی هوشو پدید آورنده صحنه‌های طنز می‌شود و در حقیقت بازتابی از سادگی و بی‌پیرایگی اوست.

((آخوند روی منبر حرفه‌ای تازه‌ای می‌زند. می‌گوید: آدم‌های مومن به جایی می‌رسند که می‌توانند وضعیت دیگران را در روز قیامت ببینند. دعا می‌خوانم و تسبیحی به دست می‌گیرم توی آبادی راه می‌افتم. تلاش می‌کنم مردم روستا را در وضعیت روز قیامت ببینم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹).

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

((مردم آبادی را به صورت ملخ، پروانه، شانه به سرو... می‌بینم. خیلی دعا خوانده‌ام، خیلی تمرین کرده‌ام تا بتوانم آدم‌ها را این جور ببینم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹). ((چند بار ننه بابا را به صورت کبوتر دیدم. پدرم را مثل ملخ و کل محمود مرده شور را مثل جوجه تیغی دیدم. دلم می‌خواست ببینم خودم روز قیامت به صورت چه حیوانی می‌شوم. رویم نمی‌شود که به ننه بابا بگویم یکبار اورا به صورت بز دیدم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰).

اما تلخ‌ترین تعابیر طنز در داستان در ارتباط با پدر راوی است ((اولین بار است که شیر می‌بینم، شیر بشکه. شیر سماور دیده بودم. ولی شیر بشکه‌ی به آن بزرگی و سفتی ندیده بودم. پدرم می‌آید، شیر را تکان می‌دهد. کمی بالا می‌کشد. راحت باز می‌کند و می‌گوید: وا کردن شیر عقل می‌خواد نه زور)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۱). البته این نوع طنز حاصل اندیشه و قلم خود راوی نیست بلکه برخاسته از متن زندگی اوست و همه این‌ها جزئی از اتفاقات ملموس زندگی اوست. راوی گاهی به عشق نیز نگاهی طنزآمیز دارد و این به دلیل نگاه متفاوت اوست. ((رفت را دیگر ندیدم، هر چه روزها نگاه کردم ندیدمش، انگار گل قاصدکی شد و باد بردش)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۲).

((پیراهن‌های رنگ و وارنگ و خط‌خال‌دار می‌پوشم. موهایم را دستمال می‌بندم که صاف و خوب بایستد. سبیل می‌گذارم، سبیل را با مداد کتته سیاه و کلفت می‌کنم که با دیدن آن‌ها، جوش‌ها و پوست سیاه سوخته‌ام معلوم نشود. اما می‌دانم دخترها اول جوش‌ها را می‌بینند)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۲۵).

((دلم می‌خواهد عاشق شوم. بیشتر دوستانم عاشق‌اند. دلم می‌خواه کسی هم عاشق من بشود اما هیچ کس عاشقم نمی‌شود. گاهی برای خودم نامه‌های عاشقانه می‌نویسم و همین را داستان می‌کنم)).

هوشو به مسائل اجتماعی پیرامونش نیز نگاهی طنزآمیز دارد. انشای اجتماعی او در زمینه خر و الاغ نمونه جالبی از نگاه طنز آمیز او به مسائل اجتماعی است. ((و من داستان دانش آموزی را نوشتم که هیچ‌گونه گرفتاری نداشت الا این که می‌خواست بداند فرق خر و الاغ چیست؟ عاقبت دریافته بود خری که خوب تربیت شود و کاه و جو حسابی بخورد... می‌شود الاغ. ما در شهر الاغ کم داریم و خر فراوان است و ته داستان نتیجه گرفته بودم که؛ پس ما باید بکشیم، درس بخوانیم تا بتوانیم خودمان را بالا بکشیم که زندگی خوبی داشته باشیم تا به ما خر نگویند و الاغ بگویند. چون الاغ محترم‌تر از خر است)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۶).

در بیشتر آثار مرادی کرمانی طنز به وضوح دیده می‌شود بلکه طنز با آثارش آمیخته است و همین طنز که گاهی بسیار تلخ و گزنده است، دشواری لحظه‌های سخت را برایش آسان می‌سازد و گاهی در عین تلخی خواننده را به خنده وا می‌دارد. راوی تقریباً هر روز برای عمو قاسم نامه می‌نویسد. گاهی از زبان ننه بابا می‌نویسد و بیشتر از زبان خودش و از کفش‌هایش ((عموی عزیز، نمی‌دانم زن گرفته‌اید یا نه، ننه بابا آرزو دارد که شما زن بگیرید و برای من هم کفش بفرستید. کاری نکنید که پای من به بزرگی پاهای عبدل بشود. هفته‌ی پیش پسر آقای منصوری کفش نو داشت. وقتی از رودخانه پرید آن طرف، لنگه کفشش افتاد توی آب. ما دنبالش دویدیم و کفش او را از آب گرفتیم. قول می‌دهم وقتی کفش نو داشته باشم از رودخانه آن طرف نپریم. اول کفش‌هایم را در می‌آورم و بعد می‌پریم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶). راوی بسیار زیبا این موضوع تراژدی را به کمدی تبدیل کرده و خواننده در عین گریه و بغضی که از وضعیت راوی دارد می‌تواند بخندد و این نوع طنز بسیار هنرمندانه در داستان راوی به کار برده شده است.

تاکید روی فقر شرافتمندانه با دیدی طنز آلود نیز در داستان به چشم می‌خورد. وقتی مردم کرمان به علی پلویی می‌گویند دهاتی گدا، می‌گوید، ((من هر سال هر سال شب‌های عید پلو می‌خورم، گدا نیستم)). ولی همان فرد برای رفع گرسنگی پوست میش مرده را می‌کند و می‌خورد. ((شب پوست را تکه تکه می‌کند. می‌اندازد روی آتش و نیمه پخته می‌خورد. تا صبح نصف پوست را از گرسنگی می‌خورد. روز بعد دلش درد می‌گیرد و به خودش می‌پیچد)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۶۵).

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

راوی به خاطر نگاه طنز آلود، آدم‌ها و رفتار و گفتارشان را در حاله‌ای از طنز می‌بیند. طنز در زندگی راوی جاری است. طنز در این داستان در خدمت تعدیل تلخی‌ها و دردها و بی‌رحمی روزگار به کار برده شده. طنز در شما که غریبه نیستید بسیار عمیق و ژرف، ساخته و پرداخته شده است. راوی با توجه به تمام ناهمواری‌های زندگی در پایان داستان اشاره‌ای زیبا دارد که نشانگر نوع نگاهش به زندگی است. ((روزگار این جور است. از شما چه پنهان، همه‌اش تلخ نبود، سخت نبود، سخت نیست. ناشکری نمی‌کنم. لذت هم داشت، دارد. لذت خواندن و نوشتن، لذت پیدا کردن دوست، خانواده. خدایا من چقدر خوشبختم)) (مرادی کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۵۴).

۷. نتیجه‌گیری

داستان شما که غریبه نیستید داستانی موفق است و هوشنگ مرادی کرمانی به خوبی توانسته با مخاطبانش ارتباط برقرار کند. در این داستان نوعی پویایی و زندگی مشهود است و این به خاطر صداقت و صراحت نویسنده در بیان واقعیت‌هاست. مرادی کرمانی زندگی خود و مردمی را به تصویر کشیده که با درد و رنج زیسته‌اند. داستان از یک محیط طبیعی و واقعی گرفته شده و به زیبایی به نگارش در آمده است. ارتباط مرادی کرمانی با دوران کودکی‌اش درون‌مایه اصلی داستان است. دوره‌ای که با درد و رنج سرشته شده است. مرادی کرمانی با شگردهای مختلف داستان را در ذهن خواننده ماندگار می‌نماید و او را در مسیر داستان قرار می‌دهد. سپس مخاطب را برای تصمیم‌گیری نهایی در مسیر داستان تنها می‌گذارد تا برای زندگی بهتر تصمیم بگیرد.

۸. مراجع

۱. الحجمری، عبدالفتاح، السارد فی رویه الوجوه البیضا، ج. ۱۲، ۱۹۹۳، صفحات ۱۴۶-۱۷۹.
۲. امامی، نصرالله و مهدی زاده فرد، بهروز، روایت و دامنه زمانی روایت در قصه‌های مثنوی، ادب پژوهی، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۷، صفحات ۱۲۹-۱۶۰.
۳. بک، جان، شیوه تحلیل رمان، تهران، مرکز، ۱۳۸۱.
۴. سلاجقه، پروین، صدای خط خوردن مشق، تهران، معین، ۱۳۸۰.
۵. عبداللهی، منیژه، شیوه روایت پردازی گلستان، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۵، صفحات ۱۳۳-۱۴۶.
۶. صفائی حائری، علی، ذهنیت و زاویه دید، تهران، لیله القدر، ۱۳۸۳.
۷. غلامی، مجاهد، نوشتن از روی دست زندگی، کرمان، نون، ۱۳۹۵.
۸. مرادی کرمانی، هوشنگ، شما که غریبه نیستید، تهران، معین، ۱۳۸۴.
۹. مرادی کرمانی، هوشنگ، کبوتر توی کوزه، تهران، نی، ۱۳۸۸.
۱۰. میرصادقی، جمال، ادبیات داستانی، قصه-رمان-داستان کوتاه، تهران، بهمن، ۱۳۸۲.
۱۱. یونسی، ابراهیم، هنر داستان نویسی، تهران، نگاه، ۱۳۶۹.